

ایدئولوژی فرمانروایان روسیه در سال ۱۹۹۵: غرب‌گرایان و آروآسیائی‌ها

نویسنده: ولادیمیر بیلنکین

مترجم: پویان کبیری

یادداشت مترجم بر چاپ دوم:

ولادیمیر بیلنکین (Vladimir Bilenkin) استادیار دانشگاه ایالت کارولینای شمالی در آمریکا می‌باشد. این مقاله برپایه‌ی نوشته‌ای است که در نشست سالانه‌ی انجمن ادبیات تطبیقی جنوب در شهر رالی (Raleigh) در ماه سپتامبر سال ۱۹۹۴ ارائه شد. متن انگلیسی مقاله در مجله‌ی بررسی ماهانه (Monthly Review Magazine)، دوره‌ی ۴۷، شماره‌ی ۵، اکتبر سال ۱۹۹۵ به چاپ رسیده است.

این مقاله، بار اول در سال ۱۹۹۶ به فارسی ترجمه گردید و انتشار یافت. اکنون، با توجه به مرور دوباره‌ی آن و لزوم اصلاح نارسائی‌های موجود در چاپ اول (چه در متن ترجمه و چه در نشر آن) و تدقیق هرچه بیش‌تر آن با متن اصلی، اقدام به بازنگری همه‌جانبه، ترجمه و چاپ مجدد آن می‌نمائیم.

این نوشتار، مشخص دو جریان فکری موجود در جامعه‌ی روسیه در پی فروپاشی اتحاد شوروی که توسط روشن‌فکران و نخبه‌گان صاحب امتیاز نماینده‌گی می‌شوند را تحت عناوین غرب‌گرایان و آروآسیائی‌ها (اروپائی-آسیائی) معرفی می‌نماید.

با توجه به این متن، غرب‌گرایان، انقلاب روسیه و دوره‌ی شوروی را انحرافی از مسیر عادی تاریخ جهان قلمداد می‌کنند و خواهان گذار به سرمایه‌داری مدل غربی می‌باشند و آروآسیائی‌ها، ضمن توصیف تمدن غرب به‌مثابه پدیده‌ای نژادی- فرهنگی و با تکیه بر سنت‌گرائی و ایدئولوژی شدیدن التقاطی خویش، روسیه را جزئی از خانواده‌ی آروآسیائی‌ها می‌دانند و رؤیای تشکیل مجدد اتحاد آروآسیائی‌ها، که با فروپاشی اتحاد شوروی از بین رفت، را در سر دارند.

نویسنده خود، این مقاله را نقدی بسیار کلی بر این دو جریان و ایدئولوژی آنان می‌داند و علاوه بر آن، با نقد برخی عمل‌کردهای فرهنگی که توسط آنان اعمال می‌گردد، تمرکز خود را بر رابطه‌ی بین پروژه‌های آنان در سطح ملی و جهانی قرار می‌دهد.

هم‌چنین، نویسنده معتقد است که غرب‌گرائیسم و آروآسیائیسم نه در تضاد با هم، بلکه مکمل یکدیگرند. و اعلام می‌دارد که "آن‌چه که در سطح به عنوان مناقشه بین نمونه‌های آشتی‌ناپذیر فرهنگی- اجتماعی ظاهر می‌گردد،

درواقع تلاش موزونی است برای ساختن فضای ایدئولوژیک به شکلی که عرصه را برای مانور سیاسی و منازعات مسابقه‌ی قدرت نخبه‌گان درحال رقابت و هم‌چنین برای همبستگی بر سر مسئله‌ی عمومی حفظ سلطه‌شان بر کل جامعه مهیا نماید."

درعین‌حال، این مقاله قدرت ایدئولوژیک مارکسیسم در برابر جریانات فوق‌الذکر را نیز مورد توجه قرار داده است. امید است که برای خواننده‌گان فارسی زبان و شناخت هرچه وسیع‌تر آنان از سیر تحولات و اوضاع و احوال جامعه‌ی روسیه در دو دهه‌ی گذشته، مفید و حاوی نکاتی ارزنده باشد.

بخش اول

همان‌طور که تروتسکی ۶۰ سال قبل در تجزیه و تحلیل‌هایش از جامعه‌ی شوروی پیش‌بینی نمود، رد یک اقتصاد بابرنامه درواقع به سیر قهقرائی عمیق اقتصادی و اجتماعی در سرزمین اتحاد شوروی سابق منجر گشته است. قدرت تئوریک مارکسیسم کلاسیک به بهای تلخ و گزافی مجددن مورد تأیید قرار گرفته است. گرچه روسیه به عنوان ابر قدرتی هسته‌ای باقی مانده، اما سریع‌ن به سطح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک کشور جهان‌سومی سقوط کرده است. از مهم‌ترین جنبه‌های این پروسه می‌توان نکات زیر را نام برد:

← در زمینه‌ی اقتصادی: غیرصنعتی‌شدن و جهت‌گیری مجدد اقتصاد ملی به طرف مدلی که وسیع‌ن برپایه‌ی صدور مواد خام، واردات کالاهای ساخته شده و مواد غذایی و هم‌چنین وابستگی فزاینده به سرمایه‌ی خارجی و نهادهای بین‌المللی آن قرار دارد.

← از لحاظ ساختار اجتماعی و سیاسی: نابرابری وسیع در زمینه‌ی ثروت، در فقر زیستن اکثریت جمعیت و تقسیم ساختار مسلط بر جامعه‌ی روسیه به بخش‌های وابسته (کمپرادور) و ناسیونالیست.

تقسیم‌بندی اخیر (یعنی بخش‌های ناسیونالیست و کمپرادور)، صف‌آرایی دو قطب سیاسی - فرهنگی رقیب را ایجاد نموده که معمولن از آنان به عنوان "دموکراتیک" و "ناسیونالیست" یاد می‌شود. هسته‌های ایدئولوژیک آنان می‌تواند به‌مثابه "عرب‌گرائیسم" و "اُروآسیائیسم" مورد شناسائی قرار گیرد، زیرا اعتقادات هر دو ایدئولوژی، از طریق یک تفسیر متباین از مشخصات تاریخی روسیه و جایگاه آن در درون نظم جهانی بین‌المللی، به تفصیل درآمده و قانونی گردیده‌اند. متن زیر، نقدی بسیار کلی بر این ایدئولوژی‌ها و برخی عمل‌کردهای فرهنگی که به وسیله‌ی آنان اعمال می‌گردد، با تمرکز بر رابطه‌ی بین پروژه‌های آنان در سطح ملی و فرهنگی است.

غرب‌گرایسم و آروآسیائیسیم به یک‌باره پدیدار نگشته‌اند. آن‌ها از سال‌های ۱۹۷۰ در بین مجامع علمی و ادبی بسیار نزدیک به محافل مختلف درون حزب و بوروکراسی دولتی، تحت مراقبت نزدیک اما دور از نظارت خصمانه‌ی ارگان‌های ایدئولوژیکی حزب کمونیست اتحاد شوروی و کا. گ. ب. به آرامی رشد و نمو کرده‌اند. تفکر مارکسیستی بسیار پیش‌تر از آن‌که از سوی رهبران ابکوم سابق (بوروکرات‌های محلی حزب) و نویسندگان مزدور حزب رسمن "مُرده" اعلام گردد، در این دوائر به تفکری منسوخ و از مُد افتاده تبدیل شده بود. از آن پس، مارکسیسم به‌مثابه پاسخ عملی بلقوه به هر دو، یعنی هم به واقعیت اسفناک اجتماعی و هم به ایدئولوژی‌هایی که از چنین واقعیتی برخاسته و به وسیله‌ی آن بازتولید می‌شوند، از همه‌ی مواضع قدرت کنار زده شد و از سوی روشنفکران صاحب امتیاز، تامل‌مورد نفی و انکار قرار گرفته و طرد گردید. مارکسیسم به‌مثابه دشمن قدیمی و آینده‌ی ایدئولوژی‌های مورد بحث در ذیل، شاید عمیقن و وسیعن به‌خوبی ایستاده‌گی نماید، اما امروز بانگ سازمان‌یافته‌ی قدرت‌مندی ندارد.

بخش دوم

پایه‌های اصلی تفکر غرب‌گرائی روسی می‌تواند به شرح زیر خلاصه گردد:

← انقلاب روسیه و دوره‌ی شوروی، انحرافی تاریخی از مسیر عادی تاریخ جهان بودند. انحراف از مسیری که انتهایش به سرمایه‌داری لیبرال و نهادهای آن، همان‌طور که در غرب وجود دارد، ختم می‌شود. بنابراین هدف استراتژیک، بازگرداندن روسیه به "خانواده‌ی ملت‌های متمدن"، و ای‌بسا به‌عنوان شریک مراکز قدرت شمالی‌اش، می‌باشد.

← غرب‌گرایان از لحاظ اقتصاد سیاسی و تئوری اجتماعی‌شان، به آدام اسمیت و تفکر جامعه‌ی مدنی خودبه‌خود نظم‌پرداز یا تنظیم‌شونده‌ی او، اقتصاد کلان مکتب شیکاگو، و به شکل راست افراطی به ایده‌های داروینیسیم اجتماعی عقب‌گرد کرده‌اند. رقابت و نفع شخصی به‌عنوان محرک‌های "طبیعی" و "عادی" (تکیه کلام‌های نئولیبرالیسم روسی) رفتار اجتماعی، که سرانجام به نفع جامعه به‌مثابه یک کل می‌باشند، تقدیس می‌شوند و دموکراسی بدون تسلط بازار آزاد و مالکیت خصوصی، غیرقابل تصور قلمداد می‌شود.

به‌طور خلاصه، غرب‌گرائی روسی تکرار مبتذل هسته‌ی مرکزی فرضیه‌های آن فلسفه‌ی اجتماعی است که در دهه‌ی هشتاد الهام‌بخش به‌اصطلاح "انقلاب" محافظه‌کاران جدید (نئوکنسرواتورها) در غرب بود. کارکرد اولیه‌ی آن در روسیه، عبارت از فراهم نمودن مشروعیت و معقولیت ایدئولوژیکی برای نخستین مرحله‌ی استقرار مجدد سرمایه‌داری ("انباشت اولیه") و شکل‌گیری جامعه‌ی بورژوائی با دو نیروی اصلی‌اش یعنی کار و سرمایه، بوده است. هم‌چنین یک تشابه هم‌نوع‌گونه‌ای بین غرب‌گرائی روسی و رژیم‌های اقتصادی مکتب شیکاگو، که به

دنبال دیکتاتورهای ترور نظامی آمریکای لاتین وضع گردید، وجود دارد. این شباهت، دفاع نامیمون نئولیبرال‌ها در ستایش از شیلی پینوشه می‌باشد که بسیاری از آنان آن را به‌عنوان مدلی برای روسیه می‌بینند.

پایه‌ی اجتماعی اصلی مدل توسعه‌ی نئولیبرال شامل: بورژوازی تجاری جدید که از سیاست "درهای باز" سود می‌برد؛ بخشی از طبقه‌ی سیاسی‌ئی که قدرت‌اش وابسته به روابط ویژه‌ی آن با همتاهای غربی‌اش است؛ و بالاتر از همه، روشن‌فکران صاحب امتیاز علوم اجتماعی و ارتباطات می‌باشد که بسیاری از آنان از مقطع سال‌های ۱۹۷۰ به‌عنوان حلقه‌ی اتصال بین بوروکراسی شوروی و نهادهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قدرت در غرب خدمت نموده‌اند و قابلیت سودجوئی از سرمایه‌ی فکری و روابط بناشده‌شان با غرب بسته‌گی به تداوم مدل نئولیبرال ائتلاف دارد. این گروه‌ها بخش کم‌پرادور در درون طبقه‌ی حاکم را نماینده‌گی می‌کنند.

علاوه بر موانعی چون اقتصاد یک‌پارچه و ملی‌شده (به همراه روابط مالکانه‌ی غیرسرمایه‌داری که زمینه‌ساز اشکال حقوقی بوده است)، انتقال به مدل غربی سرمایه‌داری در روسیه بایستی بر برخی موانع دشوار خوی فرهنگی غلبه یابد. تمام سنت‌های فرهنگی بقایابنده به‌عینه آلت‌رناتیوهای پیشاموجود بازار و ارزش‌های کالائی را ارائه می‌دهند و در مورد روسیه سنت محلی و ماقبل مدرن نه توسط بازار کالائی، بلکه به‌وسیله‌ی یک سیستم متقابل شورائی که پول را از قدرت جدا ساخته بود، پوشش داده شده بود. از این‌رو نئولیبرال‌های روسی در سیاست‌های فرهنگی‌شان متوسل به واردات انبوهی از تولیدات فرهنگی غربی به‌مناب‌ه وسیله‌ای برای "اصلاح آگاهی توده‌ها" شده‌اند. آحاد مردم تحت نقل و انتقال خشن فرهنگی، تلقین ارزش‌های مصرفی و ایدئولوژی نومحافظه‌کار (نئوکنسرواتیو) که به دنبال تاچریسم و ریگانیسم شکل گرفت، قرار داده شده‌اند. این واردات فقط نمایشات کم ارزش تلویزیونی، دریدا (DERRIDA)، فروشگاه‌های سکس و پسامدرنیسم نبوده، بلکه مبانی پی‌ریزی و ساخت فضای فرهنگی به‌سوی فرهنگ‌های توده و "بالا"، کالائی کردن تولیدات فرهنگی و مصرف‌گرایی در هنر، آموزش و پرورش، تفریحات و روابط شخصی نیز بوده است. اگرچه ارزیابی تأثیر همه‌جانبه‌ی این خشونت ایدئولوژیکی نیازمند گذر زمان می‌باشد، اما تأثیر مخرب آن خصوصاً روی نسل جوان به خوبی آشکار است. بنابر همه‌پرسی‌های اخیرن به‌عمل آمده در بین دانش‌آموزان دختر دبیرستان‌های مسکو، فاحشه‌گی در اذای دریافت "ارز معتبر" یکی از مشاغل بسیار باحیثیت محسوب می‌شود. تلقین پول/کالا با تأکید جدید بر نهاد خانواده، ترویج رسانه‌های گروهی از مفهوم سیاست به عنوان "عمل ننگ" و اعلام شعار "پایان ایدئولوژی" تکمیل شده است. همه‌ی این‌ها به قصد زمینه‌سازی برای جدائی بنیادی بین مسائل فردی و اجتماعی که مشخصه‌ی جوامع معاصر سرمایه‌داریست بوده و بیش از همه به منظور ممانعت از شکل‌گیری و رشد سازمان سیاسی از پائین می‌باشد.

هم‌چنین فرهنگ روشن‌فکری جدیدی از درون مکانیسم واردات، به‌مثابه طبقه‌ی سیاسی و بخش نئولیبرال قشر روشن‌فکر روسی، خلق شده است که رسانه‌ها و آموزش و پرورش را کنترل می‌کند و به دوره‌ی کارآموزی چاپلوسی مراکز قدرت روشن‌فکری در غرب داخل شده است. امروز این گروه‌ها، عمل پیوند با مباحثات تئوریک غرب و تمام قوائد علوم اجتماعی را کنترل نموده و مبادله‌ی دیدگاه‌های ایدئولوژیک بین روسیه و جهان را از صافی می‌گذرانند. کنترلی که روشن‌فکران صاحب‌امتیازات‌ویژه بر روی انتخاب‌کردن و وطنی‌ساختن دانش و آگاهی غربی دارند، قدرت نخبه‌گان را در استفاده از آن تقویت نموده و مانع کاربرد شایسته‌ی آن برای هرگونه نقد و عمل اجتماعی انسان می‌گردد.

بخش سوم

با زوال سریع شرایط اقتصادی و اجتماعی برای اکثریت بسیار وسیعی از جمعیت روسیه، نئولیبرال‌ها با چالش فزاینده‌ی بخش‌هایی از نخبه‌گان که خود را اپوزیسیون "معنوی" یا "ملی" می‌نامند، روبرو شده‌اند. در حالی که گروه قبلی (نئولیبرال‌ها) مدل غربی "جامعه‌ی نرمال" را پذیرفته‌اند، ایدئولوگ‌های اپوزیسیون به یک سلسله مکتوبات مبهم (و واقع‌ناشناخته در غرب) از سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، نگارش گروهی از مهاجرین برجسته‌ی روس معروف به "آروآسیائی‌ها"، رجوع کرده‌اند.

آروآسیائی‌ها در بازنگری نوآوران‌شان پیرامون رابطه‌ی بین اروپا و مابقی جهان، پیشاپیش جنبه‌هایی از نقد پسااستعماری مدرن از سلطه‌ی غرب را مطرح نمودند. نوشته‌های آن‌ها در پی وقوع جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه، در مقطع اوج‌گیری فاشیسم در اروپا، آن‌ها تمدن غربی را به عنوان یک پدیده‌ی قومی - فرهنگی خاص توصیف کردند و درواقع آن را کجراهه‌ی خطرناکی دانستند که بی‌رحمانه تسلط امپریالیستی‌اش را از طریق خشونت نظامی، اقتصادی و فرهنگی بر دیگر گروه‌های قومی تحمیل می‌نماید. بنابر انسان‌شناسی فرهنگی‌شان، آن‌ها روس‌ها را بخشی از خانواده‌ی مردمان آروآسیائی می‌دانند که موجودیت تاریخی‌شان توسط یک نظام ارزشی کاملن متفاوت نسبت به اروپای "رومی - ژرمنی"، اداره شده است. (۱)

آروآسیائی‌های مدرن از ایده‌های پیشینیان خویش در جهت بسط یک ایدئولوژی بسیار التقاطی از رهائی ملی که شامل عناصری از قومیت، خرافات تکنیکی و خدانشناسی عرفانی‌ست، استفاده نموده‌اند. طرح آن‌ها در شکل سکولارشده‌ی آن، رؤیای بازسازی مجدد اتحاد آروآسیائی، که با فروپاشی اتحاد شوروی از دست رفت، را برپایه‌ی سنت‌گرائی فرهنگی، دولت‌گرائی و مدرن‌سازی تکنولوژیک در سر می‌پروراند. آن‌ها در کشورهایی مثل کره‌ی جنوبی و ژاپن نمونه‌ی تاریخی چنین توسعه و مدل‌هایی برای تقلید را می‌بینند. تشکیلات اقتصادی

اُروآسیائی شباهت‌هایی با تلاش نخبه‌گان آسیای شرقی برای آراستن مدل توسعه‌ی سرمایه‌داری‌شان با به اصطلاح ارزش‌های کنفوسیوسی دارد.

پایگاه اجتماعی قوم‌محوری اُروآسیائی، وسیع‌تر از غرب‌گرایی روسی اما هم‌چنین پراکنده‌تر از آن است و شامل این‌ها می‌باشد: "متصدیان سرخ" یعنی طبقه‌ی مدیران صنعتی که قدرت‌شان بسته‌گی به بقای حتمی پایه‌ی صنعتی دارد، رؤسای کشاورزی که عرصه‌ی کشاورزی را کنترل می‌کنند، کنترل‌کننده‌گان منافع کارتل‌های خصوصی جدید (غالبن جانیان تغییرقیافه‌نداده) و شمار زیادی از دلالان، سفته‌بازان، مؤسسين شرکت‌های کوچک و به‌طور کلی تیپ‌های بخر- بفروش- فرارکن که در آب‌های خصوصی‌سازی (که غارت و چپاول است) رشد کرده و می‌بینند که کوسه‌های بزرگ‌تر وارد می‌شوند. هم‌چنین بخش‌های وسیعی از طبقه‌ی استادان شوروی، یعنی روشن‌فکران علمی و فنی سابقن بهره‌مند از امتیازات ویژه، که موقعیت اجتماعی آنان با غیرصنعتی‌شدن کشور و قطع تقریبین کامل کمک‌های دولتی به تحقیقات علمی و آموزش عالی به خطر افتاده و با شکست اصلاحات نئولیبرال سرخورده شده‌اند، را شامل می‌شود. طیف سازمان‌ها و احزاب سیاسی دارای گرایش به ایدئولوژی اُروآسیائی از احزاب مخفی فاشیست گرفته تا اتحاد صنعتی قابل احترام، اتحادیه‌ی نویسندگان روسیه و عناصر در حال حاضر مسلط بر رهبری بزرگ‌ترین حزب کمونیست را در بر می‌گیرد. (۲)

هم‌چنین این نکته مهم است که بین ناسیونالیسم روسیه‌ی بزرگ و اُروآسیائیسم بایستی تفاوت قائل شد. زیرا دومی (اُروآسیائیسم) توسط نماینده‌گان گروه‌های قومی مختلف استفاده می‌شود. چنان‌که رئیس‌جمهور قزاقستان، سلطان نظربایف، اخیرن برنامه‌اش برای یک اتحاد اُروآسیائی را با ایدئولوژی اُروآسیائیسم پیوند داده و فراخوان یک فضای فرهنگی و معنوی یک‌پارچه را داد. تم‌های اصلی ایدئولوژی اُروآسیائی و بنیان‌های علنن غیرمنطقی آن درخور شرح و تفصیلی بیش‌تر می‌باشد.

در سطح جغرافیای سیاسی یا ژئوپولوتیک، اُروآسیائی‌ها چنین استدلال می‌کنند که نیروهای "جهان‌گستر" غربی (به عنوان مثال گلوبالیسم) شروع به ایجاد نظم نوین جهانی‌ئی کرده‌اند که روسیه و دیگر جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی را در پائین هرم جهانی قرار می‌دهد و منابع انسانی و طبیعی‌ی آنان، در جهت منافع کشورهای سرمایه‌داری مرکز و شرکت‌های فراملیتی، مورد استثمار قرار خواهد گرفت. آن‌ها نئولیبرال‌ها را به دست داشتن در این توطئه‌ی جهانی و به قرار دادن مردمان اُروآسیائی تحت تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب متهم می‌کنند. از نظر آن‌ها، تنها آلترناتیو تاریخی در برابر این سناریوی غم‌انگیز برای روسیه، ورود مجدد به جامعه‌ی جهانی به‌مثابه رهبر یک اتحادیه‌ی اُرواسیائی است که می‌تواند مسیر فاجعه‌بار کنونی تاریخ جهان را که اینک به سوی جهانی پیش می‌رود که توسط یک آلیگارش‌ی مالی فراملی اداره شود، تغییر دهد.

چنین اتحادیه‌ای نمی‌تواند برپایه‌ی مدل غربی سرمایه‌داری، به خاطر بنیان‌های فرهنگی اروپامحوری‌اش که اُروآسیائی‌ها آن‌ها را خودمحوربینی، منطق‌گرائی و ماده‌گرائی تعریف می‌کنند، بنا شود. درعوض، آن‌ها خواهان بازگشت به "ارزش‌های سنتی" هستند که گفته می‌شود وحدت عظیم قومی مردمان اُروآسیائی را طی هزارسال تاریخ مشترک مفروض‌شان قوت بخشیده است. برخلاف غرب‌گراها، اُروآسیائی‌بان مردمانی جمع‌گرا، مستعد برای خلق اسطوره و اشکال مذهبی خودآگاهی هستند و ارزش‌های معنوی را بیش از ارزش‌های مادی ارج می‌نهند. همه‌ی این قوم‌محوری اساطیری برای اثبات این به‌کار گرفته شده است که:

الف- آن بخش از جامعه‌ی انسانی که در سرزمین اتحاد شوروی سابق اسکان دارد، بنابر قوانین یا عقلانیت مخصوص به خودش موجودیت دارد و اساس متفاوت از آن‌هائی‌ست که در غرب‌اند.

ب- مدل اُروآسیائی توسعه‌ی سرمایه‌داری ملی را براساس جنبه‌های داخلی و جغرافیای سیاسی‌اش توجیه نماید.

اُروآسیائی‌ها به درستی بر این نکته انگشت می‌گذارند که مدل نئولیبرالی انتقال به سرمایه‌داری، اختلافات اجتماعی عمیقی در صفوف طبقات به‌وجود می‌آورد که احتمالاً به جنگ داخلی بیانجامد. همان‌طور که یکی از ایدئولوگ‌های برجسته‌ی آنان استدلال میکند خطر اصلی اصلاحات نئولیبرال عبارت از آن است که "آن‌ها تضادهای طبقاتی را عمیق‌تر می‌سازند و به همین دلیل ضرورت آگاهی طبقاتی و رادیکالیسم ایدئولوژیک را برمی‌انگیزانند و این به‌طور قطع سرانجام به رویارویی بین اتحاد چپ با جهت‌گیری سندیکالیستی و اتحاد راست با خصلت طرف‌داری از فاشیسم خواهد انجامید." (۳)

این استدلال و گفته‌های شبیه به آن، بیان‌گر نگرانی هرچه عمیق‌تر اُروآسیائی‌ها می‌باشد که در پس شعارهای ضدغربی و گاهن ضدسرمایه‌داری آنان نهفته است. یعنی ترس آنان (که نئولیبرال‌ها نیز در آن سهیم‌اند) از سیاسی‌شدن توده‌ها که ممکن است به آن چیزی منجر گردد که در حال حاضر از آن به عنوان "دوره‌ی دوم انقلاب سوسیالیستی" یاد می‌شود که می‌تواند ابزار تولید و دولت را تحت کنترل مستقیم مجامع اشتراکی کارگران قرار دهد.

به جای آن، اُروآسیائی‌ها مدل جامعه و دولت به اصطلاح صنفی- سندیکالیستی را پیشنهاد می‌کنند که بر پایه‌ی اصول مختلط و استنتاج‌شده از ایده‌های قرن نوزدهم بناشده و آن را از جناح محافظه‌کار طرفداران فرهنگ اسلاو، داستایوفسکی و ایدئولوژی رسمی امپراطوری روسیه به عاریت گرفته‌اند. یک مدل جامعه‌ای را تجسم می‌کند که مبتنی بر نظم شدید سلسله‌مراتبی طبقات (با تخصیص امتیازات ویژه براساس اهمیت هر طبقه برای دولت) است

و با روحیه‌ی احترام متقابل و هم‌آهنگی برادرانه زیست خواهد کرد و ارتش و سرویس امنیتی نیز طبقات جداگانه‌ای را تشکیل خواهند داد.

اقتصاد به وسیله‌ی کارتل‌های بسیار بزرگ که مکمل هم خواهند بود تا رقیب یکدیگر، به انقیاد در خواهد آمد و نهایتن طبقه‌ی سیاسی جدیدی از تکنوکرات‌های ایده‌آلیست ملی‌گرا به وجود خواهد آمد که بنابر شایسته‌گی و لیاقت‌شان از همه‌ی طبقات به خدمت گرفته می‌شوند. طبقات، کارتل‌ها و شایسته‌سالاری تکنوکراتیک باهم به شکلی هم‌آهنگ در اقدامی استراتژیک برای فرامردن‌سازی و پیشرفت تکنولوژیکی، که اتحاد اُروآسیائی را قادر خواهد ساخت تا رسالت مسیحائی‌اش را به کمال رساند، مشارکت خواهند کرد. رسالتی که عبارت است از رهائی جهان از قید تمدن مکانیکی فاقد معنویت غربی و هدایت کردن آن به سوی عصر "انسان‌گرائی جدید"، که ظاهرن به معنای انعکاسی از دولت برادرانه‌ی "صنغی-سندیکالیستی" در مقیاسی جهانی است.

اُروآسیائیسیم شاید همچون یک عقب‌گرد فرهنگی نامیدانه به مدینه‌ی فاضله‌ی منسوخ‌شده‌ی توازن اجتماعی در دل جامعه‌ای غیردموکراتیک و استثمارگر باشد. اما در پس پندار متافیزیکی بد اُروآسیائی‌ها، آلترناتیو معتدل و شاید قابل‌دوامی، برای توسعه‌ی ملی، نهفته است، چیزی که سمیر امین (Samir Amin)، آن را "انتخابی برای صفت‌بندی مجدد حول زوجین تکنوکراسی دولتی- سرمایه‌داری ملی می‌نامد." (۴)

سیاست "توازن اجتماعی" اُروآسیائی به‌طور عینی به دنبال سرکوب‌نمودن و یا دست‌کم به طرز مؤثری کم کردن تضاد طبقاتی در مقیاس ملی، جهت ایجاد شرایط مناسب‌تر برای انباشت اتوماتیک‌وار سرمایه می‌باشد تا بدین وسیله سرمایه‌ی ملی را قادر به رقابت در سطح جهانی نماید. نمونه‌ای گفتنی از درخدمت سرمایه‌ی ملی بودن ایدئولوژی اُروآسیائی، کمپین تبلیغاتی کارتل "هِرمِس" (Hermes) می‌باشد که منافع عظیمی در صنعت نفت دارد و به بالاترین رده‌های بوروکراسی دولتی متصل است. کارتل "هِرمِس" خودش را به‌عنوان کمپانی مردم توصیف می‌کند که از منابع ملی نفت در برابر کمپانی‌های چندملیتی دفاع کرده و از طریق روحیه سنتی "سوبورنوست" (Sobornost) [یعنی نهادی دسته‌جمعی برپایه‌ی عشق متقابل همه به مسیح] و ضدیت با فردگرائی، این منابع را توسعه می‌دهد. (۵)

ایدئولوژی اُروآسیائی مانند غرب‌گرائی روسی، در وحله‌ی نخست ذات‌گرا، شدیدن لفاظ و دارای گفتمانی نمایشی می‌باشد. درحالی که محصول ایدئولوژیک نئولیبرالی درصدد شکستن کدهای کنترل‌کننده‌ی رفتار اجتماعی و الگوهای فرهنگی دوره‌ی شوروی و آزادسازی انگیزه‌های اکتسابی تمایل به سرمایه‌داری و مصرف‌گرائی است، پروژه‌ی اُروآسیائی کوششی برای بهره‌برداری از آنچه که از انرژی‌های سمبلیک گذشته باقی‌مانده در راستای منافع ملی می‌باشد. آنچه که این دو در آن سهیم می‌باشند، نگرشی است که به توده‌ها به‌منزله‌ی اجسامی بی‌حرکت برای

تلقین ایدئولوژیک و به انقیاد درآوردن دارند. (۶) گرچه به طرق متفاوت، اما هر دو آن‌ها ایدئولوژی‌های عمیقن ضددموکراتیکی هستند که واقعیت اجتماعی و پروسه‌ی تاریخی را، چه با آخرت‌شناسی دنیوی نئولیبرال تحت عنوان "پایان تاریخ" و چه با مکاشفات پیامبرگونه‌ی قوم‌محوری اُروآسیائی، رمزآلود و مبهم می‌کنند.

غرب‌گرایسم و اُروآسیائیسیم، با تصدیق همه‌ی اختلافاتی که دارند، متقابلن ایدئولوژی‌های منحصری می‌باشند که نه در تضاد با هم، بلکه مکمل یکدیگرند. درحقیقت، اختلاف بین آن‌ها به همان اندازه خلل‌پذیر و متغیر است که بین بخش‌های کمپرادور و ناسیونالیست بورژوازی جدید و گروه‌های اجتماعی نزدیک به آنان می‌باشد. آنچه که در سطح به عنوان مناقشه بین نمونه‌های آشتی‌ناپذیر فرهنگی- اجتماعی ظاهر می‌گردد، درواقع تلاش موزونی است برای ساختن فضای ایدئولوژیک به شکلی که عرصه را برای مانور سیاسی و منازعات مسابقه‌ی قدرت نخبه‌گان درحال رقابت و هم‌چنین برای همبسته‌گی بر سر مسئله‌ی عمومی حفظ سلطه‌شان بر کل جامعه مهیا نماید.

در سطح بین‌المللی، حتا مسیر ویژه‌ی اُروآسیائی توسعه‌ی ملی، چالش سیستماتیکی را در برابر سرمایه‌داری جهانی ارائه نمی‌دهد و تنها در قالب الگوی خود باقی می‌ماند که در حال حاضر با انواعی از مدل‌های ملی تطابق دارد. رقابت بین غرب‌گرایان و اُروآسیائی‌ها درعوض، دینامیزم‌های جهانی عملن موجود هژمونی فرهنگی و اجزاء آن را منعکس کرده و به نوبه‌ی خود بر آن تأثیرمی‌گذارد. درحالی‌که نهادی کردن ایدئولوژی نئولیبرال در روسیه حضور هم‌چنان مسلط فرهنگ اروپامحوری در مرکز سرمایه‌داری جهانی را تقویت می‌نماید، مبارزه‌طلبی اُروآسیائی روند تمرکززدائی فرهنگی آن را تسهیل می‌کند.

بخش چهارم

اما در مورد دریافت‌کننده‌گان نهائی این انتقال ایدئولوژیکی، یعنی "توده‌ها" چه؟ آیا آن‌ها ظروف خالی آماده‌ای جهت پُرشدن از ایده‌ها، اعتقادات و ارزش‌هائی که برای نخبه‌گان معنا و مفهوم دارند، باقی می‌ماند؟ شدت و دامنه‌ی تلاش‌های ایدئولوژیکی جاری از بالا و کنترل شدید بر روی رسانه‌ها (خصوصن تلویزیون)، خود به نظر می‌رسد غیرمستقیم گواهی برخلاف این امر را ارائه می‌دهد. کواه دیگر این که، مارکسیسم به زبان عامی در سطح توده‌ها درحال احیاءشدن است. ظرف چند سال گذشته، انتشارات کوچکی از ادبیات کارگری به صورت مقالات، بروشور، جزوات و غیره در سطح‌کشوری تکثیر شده‌اند. این ادبیات به هیچ وجه از نظر ایدئولوژیکی همگون نیست یا به عبارتی از لحاظ سیاسی درست. اما به هر حال، آنچه که این واقعیت به ما می‌گوید آن است که بخش‌های تحصیل‌کرده‌تر طبقه‌ی کارگر روسیه، روشنفکران خلاق خود را دارند و آن‌ها به اندازه‌ی کافی پیچیده هستند که قدرت ایدئولوژیک نخبه‌گان را به چالش بکشند. مضافن این که، روی این مبارزه نه تنها در عرصه‌ی روسیه، بلکه بلقوه در سطح جهانی نیز بایستی حساب کرد.

حال نگاهی می‌اندازیم به مثال نسبتن گویائی از مارکسیسم به زبان بومی توسط یکی از این روشن‌فکران کارگر. نام او پیوتر ایندی‌یو (Piotr Indeev) است. کارگری از یکی از شهرهای قدیمی روسیه به نام ریازان (Ryazan). او در ژوئن ۱۹۹۴ نامه‌ای برای یکی از روزنامه‌های ملی نوشت که گوشه‌هایی از آن بدین قرار می‌باشد:

"آنچه که در سال‌های اخیر در کشور ما رخ داده است، نتیجه‌ی تضاد بین نیروهای مولده و روابط تولید می‌باشد. تولید صنعتی در کارخانه‌جات ما به سطحی رسیده بود که اقتضا می‌کرد تا کارگران تحصیل کرده در بسیاری از زمینه‌های علمی، ابزار پیشرفته‌ی تولید را اداره کنند. سطح فکری طبقه‌ی کارگر به حدی رشد کرده بود که خود او قادر به کنترل پروسه‌ی تولید و دیدن همه‌ی اشتباهات دولت شده بود. دیگر، زمان آن فرا رسیده بود که کنترل بر تولید به کارگران واگذار گردد. دقیقن در همان لحظه بود که از اعماق بوروکراسی حزب این ایده، که سوسیالیسم بن‌بستی تاریخی است، که همه‌ی کشورها در امتداد راه منمندان‌های سرمایه‌داری توسعه می‌یابند و این که تنها ما، مردم شوروی، به بی‌راهه رفته‌ایم، سربر آورد. مدیران انتسابی حزب (nomenklatura) و بوروکراسی یکباره به این ایده متصل گردیدند. همه‌ی آن‌ها فقط برای حفظ منافع نامشروع خویش، کنترل‌شان بر توزیع محصولات و در اختیار داشتن بهترین‌های هر چیزی، به یک‌باره تبدیل به "دموکرات‌ها" شدند."

در این‌جا، می‌خواهم دو مورد را توضیح دهم. یکی این‌که، این‌چنین تشریحی از ضدانقلاب در اتحاد شوروی بی‌تردید از نوع مارکسیستی‌ست، ولی مطمئن نه از نوع مارکسیسم رسمی شوروی. این کارگر، شرح حال طبقه‌اش را از درون نمونه‌ی مارکسیستی تولید اجتماعی بیان می‌دارد. طبقه‌ی کارگر شوروی نیروهای مولده‌ی قدرت‌مند و پیچیده‌ای را خلق کرده است و، در این روند، به طبقه‌ای تبدیل شده که قادر به اعمال کنترل بر تولید است. چیزی که پس از آن اتفاق افتاد، اقدام پیش‌دستانه‌ی مدیران انتسابی حزب برای ممانعت از به قدرت رسیدن طبقه‌ی کارگر بود. بوروکراسی شوروی این نوع از دیالکتیک را به کارگزاران‌اش آموزش نمی‌داد، آن‌ها بایستی خود آن را می‌آموختند.

دوم این‌که، چیزی که ایدئولوژی نوع "ایندی‌یو" را از آن‌هایی که پیش‌تر درباره‌شان بحث نمودم متمایز می‌کند، آن است که این [ایدئولوژی] شرایط محتمل تاریخی خویش را منعکس می‌نماید. تاریخ را به طبیعت (قوانین بازار یا جبرگرائی قومی) بدل نمی‌سازد، بلکه موضوع خود را، طبقه‌ی کارگر را، تاریخ‌ساز دانسته و طرح تاریخی‌اش را در درون و از ورای شرایط موجود مجسم می‌سازد. برای همین است که این ایدئولوژی نه مقاصد اجتماعی خاص خویش را انکار می‌کند و نه با لغاظی‌هایی چون "ارزش‌های انسانی جهانی" یا "ایده‌ی اُروآسیائی" به آن‌ها ماسک می‌زند و قدرت توضیح آن را دارد که تغییر ناگهانی ظاهر ایدئولوژیک طبقه‌ی مسلط را، با افشاء نمودن منافع اجتماعی واقعی پشت‌پرده‌ی آن، از شکل سحرآمیز به در آورد.

این کارگر سپس فراخوان اعتصاب عمومی برای برقراری مجدد قدرت شوراها به معنای اصلی آن یعنی قدرت جمعی کارگران در سازمان‌دهی و کنترل زنده‌گی اقتصادی و سیاسی کشور را می‌دهد. او در رابطه با حقانیت طرح خویش چنین ادامه می‌دهد:

چرا قدرت توده‌ها بایستی به شکل شوراها باشد؟ به خاطر این که آن‌ها تنها تجلی حقیقی تداوم تاریخی خودگردانی توده‌ها در روسیه می‌باشند و به خاطر این که مردم ما از دیرباز به مدد "کمون‌های کشاورزی ابتدائی" (*obschchina*)، نشست‌های روستا، خودگردانی محلی از طریق نووگورد وک (مجلس خلق در جمهوری باستانی نووگورد) به اداره‌ی امور می‌پرداختند. این شکل از خودگردانی اصالتن روسی به شوراها تبدیل شد. شوراها اختراع کمونیست‌ها نیستند. کارگران ایوانوو (*Ivanovo*) خالق آن‌اند. از طریق شوراها محلی، قدرت خلق در سراسر کشور اعمال می‌شد. فقط در بالاترین سطح بود که حزب و بوروکراسی دولتی این قدرت را مجددن مطالبه و قبضه کرد. ما بایستی این قدرت را از نخبه‌گان بازستانیم و آن را به شوراها بازگردانیم. این، تداوم تاریخی پیشرفت کشور ما را تضمین خواهد کرد." (۷)

این کارگر روایتی مستمر از تاریخ ملی، اما از نوعی متفاوت نسبت به نمونه‌ی اروآسیائی آن. را می‌سازد. به جای کلی کردن این تاریخ به‌عنوان هدف‌غائی اجتماعن غیرقابل تفکیک سرنوشت قومی، آن‌هم با راه حل‌های اسرارآمیزش، او پدیده‌های ناهمگون و غیرمرتبطی از تاریخ اجتماعی روسیه را برمی‌گزیند و از دل آن‌ها یک نوع تداوم دموکراسی توده‌ای ذهنی را خلق و افق تاریخی بازی را ترسیم می‌کند. روایت وی، سپس حافظه‌ی متقابل طبقه‌اش را شکل داده و چشم‌انداز آن از دموکراسی کارگری برای آینده را دقیقن در لحظه‌ی تاریخی جهان که به نظر می‌رسد چنین ایده‌ای از چهره‌ی زمین محو گردیده، تشویق می‌نماید.

به هیچ وجه مشخص نیست که این جوشش ایدئولوژیک در درون طبقه‌ی کارگر روسیه بتواند به سطح یک فعالیت سیاسی سراسری رشد نماید. اکنون چنین کارگرانی، چه در داخل کشور و چه در سطح بین‌المللی، غیرمتشکل و از نظر سیاسی ایزوله مانده‌اند. اما با توجه به موقعیت مرکزی‌ئی که طبقه‌ی کارگر صنعتی در جامعه‌ی روسیه دارد، بیداری طولانی ناشی از خودآگاهی وی، نه‌تنها بر دینامیزم‌ها و چشم‌اندازهای مبارزات اجتماعی در سطح ملی مؤثر است، بلکه بلقوه خطری برای سیستم جهانی سلطه‌ی سرمایه‌داری محسوب می‌شود.

غول خفته هنوز هم رؤیا می‌بیند. در عین حال در عالم رؤیائی شفاف دهکده‌ی جهانی، رؤیاهای رادیکال می‌توانند مسری باشند. رؤیای کارگران روسیه برای دموکراتیزه کردن رادیکال تمام عرصه‌های زنده‌گی اجتماعی، هنوز امکان آن را دارد تا با ارائه‌ی آنچه که هابرماس (*Habermas*) در کتاب سال سرخ ۱۹۶۸ آن را "مدل رقابتی‌ئی که محدودیت‌های سرمایه‌داری دولتی... را در برابر اذهان توده‌های درحال حاضر به‌خوبی یکپارچه‌شده آشکار می‌سازد"،

نامید، به رویارویی با فشارهای ایدئولوژیک جوامع معاصر سرمایه‌داری برخیزد و ذهنیت سیاسی پرولتاریای آن‌ها را به هم زند.

یادداشت‌ها:

۱- بنیان‌گذار آروآسیائیسیم ن. اس. تروبتسکوی (N.S. Trubetskoi) بود، که پیش‌تر به نام رهبر محفل زبان‌شناسی پراگ شناخته می‌شود. کتاب او به نام "اروپا و بشریت" (صوفیا، سال ۱۹۲۰) تبدیل به مانیفست جنبش جدید شد.

۲- دبیرکل حزب کمونیست فدراسیون روسیه، گنادی زوگانوف (Gennady Zuiganov)، سندی درونی به اسم "نگاهی به فراسوی افق" نوشته است که ایدئولوژی آروآسیائی همان‌گونه که در این‌جا مشخص شد یعنی تمدن روسیه سرانجام اتحادیه‌ی بزرگ آروآسیائی را دوباره برقرار خواهد کرد و (الا آخر) از آن تراوش می‌نماید. این نوشته توسط استانیسلاو منشیکوف (Stanislav Menshikov) معتبر در خبرنگارهایش به نام "جامعه‌ی مشترک‌المنافع آروآسیائی و اروپای شرقی" در ژانویه‌ی ۱۹۹۵، صفحات ۱۰ و ۱۱، خلاصه شده است. "پلاتفرم لنینیستی" در درون حزب کمونیست فدراسیون روسیه (CPRF)، بازوگانوف به‌خاطر "انحراف ناسیونالیستی‌اش" به مقابله برخاست، ولی همان‌طور که آخرین برنامه‌ی حزب، که در کنگره‌ی سوم در ژانویه‌ی ۱۹۹۵ به تصویب رسید، نشان می‌دهد گروه "آروآسیائی" زوگانوف کنترل حزب را در دست دارد. به‌عنوان یک مثال گفتنی، شعار "کارگران جهان متحد شوید!" از برنامه‌ی حزب - بدون یک رأی‌گیری و علارغم وجود مخالفین - حذف گردید.

۳- سرگئی کورگینیان (Sergei Kurginian)، سناریوی هفتم، قسمت ۳ (مسکو، سال ۱۹۹۲)، صفحه‌ی ۱۴۶.

۴- سمیر امین (Samir Amin)، قطع‌ارتباط: به‌سوی جهانی چندقطبی، ترجمه‌ی مایکل ولفرس (لندن: کتاب‌های ضد (Zed Books)، ۱۹۹۰)، صفحه‌ی ۲۳.

۵- والری نوروف (Valery Neverov)، مدیرعامل شرکت هرِمِس (Hermes)، "نفت و ایدئولوژی"، پراودا، ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۴.

۶- در نوشته‌ی مذکور، گنادی زوگانوف می‌گوید: "بالاترین شکل قدرت، قدرت ادراکی، برنامه‌ریزی ایدئولوژیک [جمعیت] برپایه‌ی تکنولوژی ساخت هدفمند ارزش‌ها و دیدگاه‌های جهانی بنیادی می‌باشد." ("موضوع روسیه"، روزنامه‌ی روسیه‌ی شوروی، ۳ جولای ۱۹۹۳). مفاهیم "ایدئوکراسی" و قدرت "ایدئوکراتیک"، نقطه‌ی مرکزی ذهنیت اجتماعی آروآسیائی‌های اولیه بودند و منطقی از این فرضیه‌ی آن‌ها ناشی شده که موجودیت تاریخی اقوام آروآسیائی به‌وسیله‌ی برتری فرهنگ بر اقتصاد مشخص شده است.

۷- روزنامه‌ی روسیه‌ی شوروی (Sovetskaia Rossia)، ۴ جون ۱۹۹۴.

۸- یورگن هابرماس (Jurgen Habermas)، "برخی شروط برای انقلابی کردن جوامع معاصر سرمایه‌داری" [۱۹۶۸] در کتاب *ایدئولوژی و قدرت در عصر لنین در راین*، گردآورنده‌گان: ای. و ام. کروکر (A. and M. Kroker)، نیویورک، سال ۱۹۹۱، صفحه‌ی ۴۵.

مندرج در نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌های ۲۰ تا ۲۳، تیر ۱۳۹۳

[بازگشت](#)